

(اعلم ان علماء الهند الممتازين كانوا استخرجوا هذه الفتوى
بالعربية العريضة بالتقارير المعنوية ثم فحول العلماء هندياً
و بنجالةً صححوها و زینوها بخطواتهم فترجموها الى الفارسية
و بذلت جهدي في تسهيلها و تلخيصها فاعتنوها لانها درة
فريدة لا مثل لها فـ و صحت في بصرها و حثت بها الى ساحلکم
فادعوا الى بالخير) و هر کسی از علای اعلا مرقوم الذیل با تقریظ
طوبه اجموبه زید فقیه را ترجیح داد و مهر خود را در آن ثبت کرده اند *

سید محبوب علی	قطب الدین محمد	محمد صدرالدین	محمد کرمیران
------------------	-------------------	------------------	-----------------

محمد ضیاء الدین	محمد هاشم	حسین شاه	محمد لطف الله
--------------------	--------------	-------------	------------------

رکن الدین محمد نواب علی	محمد وحید
----------------------------	--------------

* الى غير ذلك من اسماء العلماء و خواتيمهم *

* ما قولهم رحمة الله تعالى * انظر ينكه کسی اگر تمام

الفاظ قرآن مجید از استادینا مؤخره باجازت حاصل کرده لیکن
چند باره خوانده اینقدر بلکه حاصل کرده که تمام قرآن را درست
میتواند پس او را میرسد که تناوت تمام قرآن و تملیه دیگران
کند پایه * الجواب * هرگاه آنکس کلام مجید را صحیح خواند

و غلطی در تناوت نمکند او را میرسد که تناوت و تعلیم آن کند
اگرچه از استاد کامل نیاموخته و اجازت حاصل نکرده زیرا که
هرگاه در شریعت منع از آن امر دیده نشد و اصول ارباب که
کتاب و سنت و اجماع و قیاس اسعابان ناطق نشد در جواز
آن شکی نیست زیرا که اصل در اشیاء و افعال موافق مذهب
مختار اباحت و جواز است چنانچه در جموی مذکور است *

ان الماخذ وان الاصل الا باحده عند جمهور اصحابنا انتهى
و فی التمهاده الاصل فی الاشياء الا باحده * پس باعتبار اباحت
اصول تناوت و تعلیم قرآن بلا اجازت از شیخ جائز خواهد شد
دلیلی دیگر آنکه مقصود از تعلم و اجازت از استاد آنست
که الفاظ قرآن مجید را با درستی خواند و غلطی در اعراب و ادانکند
چون مقصود بدین آن حاصل شد حاجت تعلم باقی نماند و اجازت
چه در کار کهما لا ینحی * دلیل سوم قول جمال الدین سیوطی است
فی الاتقان * فائد * ادعی ابن حبیر الا جماع علی
انه لیس لاحد ان ینقل حدیثا عن النبی ﷺ ما لم یکن له
به روایة ولو بالاجازة فهل یكون حکم القرآن كذلك
فلیس لاحد ان ینقل آیه او یقرأها ما لم یقرأها علی شیخ له
ار فی ذلك نقل اولئك وجهان حیث ان الاحتیاط فی اداء
الفاظ القرآن اشد منه فی الفاظ البعد یث انما هو محرف ان

ينقل في الحديث ما ليس منه أو يتقول علي النبي ﷺ ما لم يقله والقرآن محفوظ متعلق بمقاله في هذا هو الظاهر

* فائدة ثانية * الأجازة من الشيخ غير شرط في جواز التصدي للقراءة والأفادة فمن علم من نفسه الأهلية جازاه ذلك وإن لم يجزه أحد علي ذلك السلف الأولون الصديق والصالح وكل لك في كل علم وفي القراءة والافتاء فلا نه لما يقوهمه إلا ضمه من اعتقاد كونها شرطاً وإنما اصطلاح الناس علي الأجازة لأن أهلية الشخص لا يولاهما غالباً من يريد الأخذ عن المبتدئين ونحوهم لقصور مقامهم علي ذلك والبحث عن الأهلية قبل الأخذ شرط فجعلت الأجازة كالشهادة من الشيخ للمجاز بها لأهلية الأجازة إذا كثر شهادته من إجازاته تصريح شيخ عبد الرحمن محدث دهبوي روح أسست كدر شرح بعض رسائل تجويد آدوده وصار آيات في كلام بعض مشايخ اليم من البرجوة القسي ذكرت في أصل وقوع الرسم علي خلاف اليأس ثلثه وجوه إلى قوله الثاني لما كان القرآن بمعنى لا يسوغ لأحد أن يقرأه من غير استماع كما لا يجوز له أن يقرأه برأيه من غير نقل كتهمة علي وجه لا يمكن القراءة به إلا خيراً إلا بعد الاستماع والاعلم خطأ لقراءة بل من الاستماع خطأ

و آن اصاب کا تفسیر بالرای فقد جاء فی الخبر الصحیح
 والبهر الفصیح من قال فی القرآن برائته فأصاب فأخطا *
 این کلام صریح است بر عدم جواز قرأت بدون استماع و تعلم
 گویم شیخ دیوبندی رح در شرح خود رای بعض مشائخ یمن
 نقل کرده چنانکه حادث اکثر شراح است که اقوال علماء را
 می آرند بعضی از آن ضعیف باشد و بعضی از آن قوی و این رای
 شیخ یمنی ضعیف قابل اعتقاد نیست بسبب اول مذکور
 و مخالفت عقول و قول شیوخی و ضعف رای یمنی ظاهر است
 چه از سمعی بودن قرآن لازم نمی آید که قرأت بدون شنیدن
 روا نباشد بلکه مراد آنست که صحابه رض از آن حضرت شنیدند
 و عقلی نیست که حسب مراتب عقول زیادت و نقصان تغییر
 و تبدیل در الفاظ آن جائز بود نمی بینی که قرآن مجید چنانکه مستمع
 و منقول است مکتوب نیز است که اگر در حفظ خطا یافته شود یا نشنیده
 باشد مکتوب دیده بخواند که قالوا ان الکتاب للمصاب
 كما لخطاب للمصاب و مدار قیاس وی ظاهر حدیث من قال فی
 القرآن برائته فأصاب فأخطا است و محمد بن رح در صحت این
 حدیث کلام کرده اند و سهیل بن ابی عزم را که راوی است
 طعن و جرح کرده اند گفت ابو موسی ترغذی در ذیل این حدیث *
 هذا حدیث غریب وقد تکلم بعض اهل العلم فی سبیل ابن ابی حزم

و ابن حجر عسقلانی در تقریب التہذیب اور اذعیبہ گفتہ و قال
 البخاری لا یتابع بہدینہ ینکلمون فیہ و قال فی موضع آخر لیس
 بالقوی عندہم و قال ابو حاتم لیس بالقوی یکتب حد یشہ
 ولا یحتج بہ و قال اسحاق بن منصور عن یحییٰ بن معین صالح
 و اگر چه یحییٰ بن معین اور اصالح گفتہ اما احمد بن حنبل و بخاری و ابو حاتم
 اور ابرح کردہ اند قاعدہ اصول فقہ آنست کہ ہر گاہ جرح و تعدیل
 منارض باشد جرح راجح باشد بر تعدیل * فی قوائیم الرحموت
 شرح مسلم الثبوت اذا تعارض الجرح والتعدیل فالقائد یم
 للجرح مطلقاً سواء کان الجرحون اکثر اذ المعول سون
 پس منام شد ضعف رای شیخ یسوی بس بیشک جائز
 و رواست خواندن و تعلیم کردن قرآن بشرطیکہ مادرستگی
 خواندن تواند اگر چه پیاموختہ باشد از استاد و حاصل نگردہ باشد
 اجازت دی * و اللہ تعالی اعلم * لبعض اهل المدرسہ و قد لخصنا
 * چند صیغہ مایند روح * اندرینکہ دو مرد یا دو زن باہم
 در یک فرش خلتن زوا باشد یا نہ و ہر گاہ پسر و دختر ہمردہ
 ساگی بر سنجہ کردن او شان از بستر مادر و پدر و برادر
 و خواہر و از اجنبی و اجنبیہ از باہر خلتن در یک چادر یا یک فرش
 واجب است یا نہ * الجواب * دو مرد یا دو زن در یک

چنانچه زیاد در یک فرس خفتن جائز نیست اگر چه هر یکی بطرفی از
 بستر خستند و نهائی الی والمختار لا یجوز للرجل
 و الحاجة الرجل وان كان کلوا احد و نهائی جانب من الفراش
 قال لا یفشی الرجل الی الرجل فی ذرب واحد ولا تفضی
 المرأة الی المرأة فی الثوب الواحد * و هرگاه پدر یا دختر
 بمرد مسالگی برسد واجب است جدا کردن او شان از با هم
 خفتن پس جدا کرده خواهند شد از مادر و پدر و خواهر و برادر
 و از زن بیگانه و مرد بیگانه چرا که هرگاه صبی و صبیبه بمرد کور
 برسند اکثر صاحب شهوت می شوند و آن باعث فتنه گردد و
 پس نخواهند خفت با مادر خود نه با خواهر نه با زن دیگر مگر با
 زوجه خود نه با پدر نه مرد دیگر چرا که صبی و صبیبه بمرد مسالگی
 جماع را می فهمند و اهل دیانت نیستند که خود را از آن
 حرکات باز دارند پس اکثر اوقات بر خواهر و مادر خود پیافتنند
 چرا که خواب وقت راحت است در آن وقت شهوت
 بر انگیزد می گردد و نیز در خواب در غالب اوقات عورت
 مرد و زن کشف می گردد پس او شان را با مرشایع یا زنا
 مرتکب میگردانند خصوصاً اطفال این زمان فسق و فجور را
 زیاده تر از جوانان می فهمند خصوصاً هرگاه خوب صورت و صبیح
 و لوجه باشند باک خستیدن ندانند چه اگر چه بمحرم خوابیدن

جزى الزمحل به بوقوع نبي آية كمرقاب زن و مرد بستت منما بدست
 متعشق بيگردد پس رفته رفته و قوع نته متحقق گردد و لما في
 الدر المختار اذا بلغ الصبي او الصبية عشرة سنين يوجب
 التفريق بينهما بين احوه واحته وامه و ابيه في المصاحح لقوله
 و فرقوا بينهما في المصاحح و هم ابناء عشر و في رد المحتار
 و في البرازية اذا بلغ الصبي عشر الا ينام مع امه واحته
 و امرأة الا بامرانه او حاريتيه اه فالمراد التفريق بينهما
 عند النوم خوفا من الوقوع في المهذ و رفان الولد اذا بلغ عشر
 مثل الجمة - باع و لا ديانة له ترده فريما وقع على اخته او امه
 فان النوم وقت راحة مهيج للشهوة و ترتفع فيه الشيا ب عن العورة
 من الفريتيين فيودي الى المهذ و روالى المصاححة المهرمة
 خصوصا في ابناء هذا الزمان فانهم يعرفون الغسق اكثر من
 الكبار و اما قوله وامه و ابيه فالظاهر ان المراد تفريته
 عن امه و ابيه بان لا يتركها ينام معها في فراشهما الا انه ربما يطاع
 على ما يقع بينهما بخلاف ما اذا كان نائما وحده او مع ابيه وحده
 او البنت مع امها وحدها و كل الا يترك الصبي ينام مع رجل
 او امرأة اجنبيين خوفا من الفتنة و لا سيما اذا كان صبيها فانه
 و ان لم يحصل في تلك الفومة شي فيقتل - سبق به قلب الرجل
 و المرأة فتحصل الفتنة بعد حين * والله اعلم *

* ما قولكم رحمة الله عليكم اجمعين *

اندرینکه صلوة برادران و خواهران و یگانگان دیگر که عبارت
از مهربانی کردن و تحفه و هدیه فرستادن و عاجت برادر کردن و غیر
ذکر است بر مردم واجب است یا نه و تحفه و حصه در تقاریب
سالانه عیدین و شب برات و غیره نزد ایشان فرستادن
جائز است یا نه و فرستادن تحفه و حصه بقصد زیاده یا بی یارکافات
از صلوة برادران الجواب * صلوة بر مردم واجب است
لما فی التدریج و صلوة الرحم و اذیة القول و قال صلوا الارحام
الحیث و در تقاریب تحفه و حصه فرستادن جائز است چرا که
رسول خدا صلوا هدایا و تحفه نزد یگانگان خود فرستاده اند چنانکه
در کتب سیر مصرح است و جهت آنکه کدامی نهی از جانب
شارع دران وارد نیست پس مباح باشد * و اما
الذکر المختار صلوة الرحم و اذیة و لو کانک بسلام و تحفة و هدیه
و معاونة و سجالة و مکاتبة و تلافی و احسان الی قوله و لا یورد
حاجتهم لانه من القطیعة فی الحدیث ان الله یصل من وصل
رحمه و یقطع من قطعها و فی الحدیث صلوة الرحم تزید فی العمر *
و فرستادن تحفه و حصه بقصد زیاده یا بی یارکافات از صلوة بر مردم
لما فی رد المحتار اعم از آنکه لیس المراد بصلوة الرحم ان تصلهم
اذا وصلوک لان هذا مکافاة بل ان تصلهم و ان قطعوک فقد ردی

البخاری و غیره ایس الواصل بالماکافی و لکن الواصل الذی
 اذا قطعت رحمته وصلها انتهى و قال صل من قطعك الخلیت
 و هر که برای تفرخ و ناناوری توفیق و حصه تقاریب نزد تو نگران
 بشیرند و یگانگان و همسایگان غریبارا که مستحق آنست بکفالم
 ترک نماید او گناهکار و مبتدع است لقوله تعالی رأیت ذالقریبی حقه
 و قوله عم ما زال جبرئیل یوصیهم با بجار حتی ظننت انه سهره نه
 پس با اینچنین کس موافقت و مهمادات گذاشتن و شمه است
 قبول نکردن آنست لقوله صل من قطعك من صحیح ایمانه و اخلص
 توحید فانه لا یانس الی مبتدع و لا یجالسه و لا یراکله
 و لا یشاربه و یظهر له من نغمه العداوة الخلیت و الله اعلم *

* ما قول علماء الدین رحمهم الله تعالی اجمعین *

اندرینکه نان پاد که خمیر آن از تازی مسکر که متعارف است
 می خازند مباح و حال آنست یا مکروه و حرام و نجس * بیهنوا تموزدا
 * الجواب * نان مذکور بمقتضای اجتهاد امام ابوحنیفه
 و ابو یوسف رح و موافق روایتی از محمد رح مباح و حال آنست
 زیرا که مسکر مذکور نزد ایشان بدون مسکر حرام نیست چنانکه
 از قول قاضیان که از لغهای طبقه ثالثه است معلوم میشود
 الجراب الرابع من العنب هو عصیر العنب اذا طبع حتی ذوب
 ولثاه مادام حلواً یحل شربه عند الکل و اذا غلی و اشد یحل

شربه في قول ابي حنيفة روى ابو يوسف في قول الاخر لا ستمه - راء
الطعام والتداوي والتقوى اطاعة الله تعالى دون الله واللامب
ويحرم القلح المسكوم منه وهو الذي يعلم يقيناً او بغالب الراي
انه يسكرة وعلى قول محمد والشافعي لا يحد شربه الا ان عند
محمد رح لا يحد ما لم يحكم منه وعلى قول الشافعي ربه يحد بشرب
قطرة منها كما في الحمر المحم والشافعي ربه قوله عم كل مسكوم
حرام وقوله عم ما اسكر كثيرة فقليله حرام ولا يهنيفة و
ابي يوسف ربه ما روى ان رجلاً أتى عمر رض بمثلت قال عمر رض
ما اشبه هذا بطلاء الابل كيف تصنعونه قال الرجل يبيع العصير
حتى ينذهب ثلثاه وبقى ثلثه فصب عمر رض عليه الماء وشرب
ثم نزل عبادة بن الصامت ثم قال عمر رض اذا را بكم شرا بكم
فاكسروه بالماء وعن عمر رض اذا صب ثلثا العصير ذهب
حرامه وبيع جنونه وما روى من الحد يمين ردى عن ابراهيم
الذخعي ربه ما يرويه الناس كل مسكوم حرام خطأ لم يثبت انما
الثابت كل مسكوم حرام وكان ما يرويه الناس ما اسكر كثيرة
فقليله حرام ليس بثابت وابراهيم الذخعي ربه كان يصير في الحديث
انتهى ونيز در همان فتاوى قاضين است واما المتخذ منها
سوى التمر والعنب نحو الثمار والسكر والفانيل والخبز
والعسل والشعير والخبيطة والذرة وما شبه ذلك ما لم يثبت

يهمل شربه بلا خلاف فاذا غلب واشتد وقت ف الزبد فان كان
 طبع ادنى طهنة يهمل في قول ابي هنيئة و ابي يوسف رح الى قوله
 فاذا لم يطبخ و غلب واشتد فيه رواه يقان عن ابي هنيئة و
 ابي يوسف رح في رواية بشرط اللابحة ادنى ما يهتد في رواية
 لا يشترط ذلك فان سكر من هنا الا شربة فالسكر و القراح المسكر
 حرام بالاجماع انتهى و نيزاز كلام صاحب يد اير که از قهري طبقه
 غاصب است ظاهر ميگردد که تا آري تا زمانیکه مست نکند مباح
 است حرام نيست نزد شيعين و نه از قبيل شمر است و همچنين المسبده
 ميشود از کلام ديگر علما و اصحاب سون و شرح و فتاوى في البد اية
 و لا باس بالخلطين و نبيذ العسل و الفين و نبيذ الخنطة و البارة
 و الشعير حلال و اذ لم يطبخ و عصير العنب اذا طبخ حتي ذهب ثلثاه
 و بئى ثلثه حلال و ان اشتد انتهى و ر فتاوى عالمگيري است
 اما ما هو حلال عند عامة العلماء فهو الطلاء و هو المثلث من
 و نبيذ القمر و الزبيب فهو حلال شربه ما دون السكر لا ستمراء
 الطعام و القنادي المتحوي على طاعة الله لا للقاهي و المسكر منه
 حرام و هو القند الذي يسكر و هو قول العامة و اذا سكر يجب
 الحرام عليه و يجوز بيعه و يضمن متلفه عند ابي هنيئة و ابي يوسف
 و اصح الروايات عن محمد بن عمار و في رواية عنه ان قلبه و كثره
 حرام لكن لا يجب الحرام ما لم يسكر كذا في الهيطة المرحسى انتهى

فی العناية روی من یحیی بن معین انه قال الاحادیث الثلاثة
 لیصح بشا بنة عن رسول الله ﷺ الی قوله والثالث کل معکوحرام
 وکان یحیی بن معین اماما حافظا متقیها حتی قال احمد بن حنبل رحمه
 کل حدیث لا یرفعه یحیی بن معین فلیس بحدیث یس ازین
 روایات صحت ظاهر شد که نزد امام اعظم و امام ثانی رحمه نوشیدن
 مسکر مذکور یعنی تازی اگر چه نیز باشد همچو بنیذ تمد غیره بقصد
 گواریدن طعام و هضم آن یا برای تداوی یا باراده حصول قوت
 بوی طاعت خدای تعالی نه بجهت لهو و لعب مباح و حلال است
 اگر بقدر مسکر زسد و مست نماند و حرام است مسکر آن و قرح
 مسکر از آن و همچنین است در صحیح ترمذ روایت از محمد روح
 چنانچه از عالمگیری منقول شد پس آن نان که خمیرش از تازی
 تیار شده مقصود از آن اصلاح نان و سرعت انضمام می باشد
 نه تازی و مسکر پس چگونگی نزد شیخین و نزد محمد روح در صحیح ترمذ
 روایت پاک و حلال نخواهد شد زیرا که طاعت حرمت نزد ایشان
 مسکر است و آن در آن مفسود فی الهدایة ولهما (ای المشیخین)
 قوله هم حرمت الخمر لعینها و یروی بعینها قلیلها و کثیرها سواء
 و السكر من کل شراب خص العکر بالتحریم فی غیر الخمر اذا
 العطف للمغایرة انتهى اگر گفته شود درین روایات تصریح
 بکار مسکر مذکور یعنی تازی نیست پس چگونگی طاعت شرب آن

بفصده تقوی بر مذہب شیخین ثابت شد گویم گر چه تصریح
 بابا حش نیست اما عموم در قول قاضیخان و اما المنصفان
 مما سوی التمر والعنب الی قوله وما اشته ذلك اشارت است
 بآن و همچنین امام محمد رح در جامع منیر اشاره کرده است
 بابا حش فی الهدایة وقال فی الجامع الصغیر و ما سوی ذلك
 من الا شربة فلا یاس به قالوا هذا الجواب علی هذا العموم
 والبیان لا یوجد فی غیره وهو نص علی ان ما یتخذ من الخنطسة
 والشعیر والعسل والذرة حلال عند ایدیهن رح ولا یهد
 ذر به هنده وان سکر منه و در کفایة تحت همین عبارت است
 مما سوی الخمر والسکر و نقیع الزبیب والظلاء وهو الباذق
 والمنصف لانه قال فی الجامع الصغیر و ما سوی ذلك من بعد
 ما ذکر هذه الالیه و جامع منیر کتابیست نهایت معتبر
 فی رد المحتار من البحر والفران الجامع الصغیر صنفه همین
 بعد الاصل فمافیه هو المعسول علیه و وجه عدم تصریح حکم تآری
 در کتب قدما جز این نیست که در زمان و مکان شان وجودش
 ظاهر نبود اگر گفته شود که فتوی در اشربة سکره بر قول محمد رح
 است موافق روایت تحریم از و نه بر قول شیخین رح جواب
 آن مردد به میگویم اول آنکه در حقیقت این فتوی صرف قول

محمد رح نیست بلکه بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح نیز نیست
 زیرا که این فتوی در حق فاسقین شارحین بقصد لیه و سک
 است نه در حق قاصدین تداوی و تقوی چنانکه ظاهر است از تعلیل
 فتوی و در حق قاصدین لیه و سک با اتفاق ائمّه حرام است
 فی شرح العینی علی الکفر و هذا الاخذ خلاف میما اذا قصد به
 التقوی و دن التلهی وان قصد به التلهی فهو حرام بالاجماع
 انتهى و فی الطحطاوی اذا کان شر به لله و فقله و کثیره
 حرام اتفاقاً و جردم آنکه اگر فتوی عام در حق قاصدین تقوی
 و تلهی باشد و مراد از تلهیل آن باشد که چون درین زمان قصد لیه
 و سک غالب شد نه نیت تقوی بر طاعت لهذا استدلالاً باب بالکلیه
 ممنوع کردند در قول محمد رح فتوی دادند چنانچه تصریح کرد باین
 توجیه صاحب رد المحتار اندرین صورت فتوی مذکور البتّه موافق
 مذہب و قول شیخین رح نیست لیکن این فتوی خلاف رسم
 المفتی است چرا که هرگاه یکی از صاحبین با ابو حنیفه متفق باشند
 بر مفتی لازم است که فتوی بر آن دهد فی قاضیه خسان و انکان
 المسئلة مختلفاً فیها بین اصحابنا فان کان مع ابو حنیفه رح
 احد صاحبیه یا حد بقوله سالو فوراً لشرائط واستجماع اذ لیه
 الصواب فیها انتهى و نیز تفسیر و دشواری است در ان فتوی
 بر ناسخ حالانکه مطالب شارع تیسیر و تسهیل است لقرائه

تعالى يريكم الله يكرم اليمور ولا يريكم العور وعن ما يشقة
رض كان رسول الله ﷺ يحب ما خفف عنهم اي امته ولقوله ﷺ
الما به ثمن ميسرون ولم تبعثوا معشرين وخبر د ينكم ايعر
وافضل امتهم الذين يعملون بالرخص كذا في العهد الفريد
للشربلالي شاه ولي السرمحدث دهاوي روح در رساله عهد الجيد
في احكام الاجتهاد والتقليد فرموده في عمدة الاحكام من
كشف البردوي وجهه للمفتي الاخذ بالرخص تيسير اعلى العوام
مثل التوضي بهاء المحام والصلوات في الاماكن الطاهرة بدون
المصلي القول وفي الفقيه ثم ينبغي للمفتي ان يفتي المداس
بما هو اهل ما يشقه ورحمها ويرزقها وبها عني از علماي
حنفيه در مسأله اشربة مسكرة قول شيخين را نه مجيب کرده اند
و فتوى بر آن داده اند چنانچه طحطاوي از صاحب در مختار نقل کرده
و صحیح غير واحد قوله ما وهله في المصبرات بان الحمر موجودة
في العقبي فينبغي ان يهل من حنمه في الدنيا انما هو ذج ترغيباً
وكذا في رد المحتار والاسنانى در شرح نقايه لغة والاول اهم
كما في النهاية والظاهرية وقاضينخان والكبرى و فتاوى
اهل سمرقند والحميدى كما في خزائنه المفتين وهو الصحيح
لان الحمر موجودة في العقبي فينبغي ان يهل من حنمه
في الدنيا انما هو ذج ترغيباً كما في المصبرات والملا يلزم تفسيق

الصوابه وخصه وحصان هو رخص استثناء بالخاص فيما
 يستمر على الطعام وبقوي على الطاعة التبول ونيكو ظاهر که این فتوی
 موازن رسم الفتی است و مبنی است بر آسانی و یسر که مراد
 شارع است پس ترجیح دارد این فتوی بر اذتای بقول محمد رخ
 اگر چه هر دو قول صحیح است و فی الاله ایه نجاستها خفیفه
 فی روایة و غلبه فی اخری و نجاسته الخمر غلیظه و روایة واحده
 آنچه امام محمد رخ و غیره استدلال می کنند بر حرمت قلیان هر شراب
 مسکر با حدیث ثابته کُل مسکر حرام و ما امکر کثیره
 فقلیانه حرام و کُل مسکر خمر * جوالبش اینکه ابراهیم نخعی
 صیر فی المسکر طعن کرده اند در اولین و گفت نیست ثابت مگر
 کُل مسکر حرام چنانکه از فتاوی قاضین منقول شده و حافظ ثنیدجینی
 بن معین امام البحر و التمدیل مجروح کرده ثالث را چنانکه از عنایه
 آورده شده و از حدیث اول و ثالث جواب سلیمی نیز داده اند
 و آن اینکه بر تندی ثبوت محمول است بر قدح انبیر مسکر زیرا که
 او مسکر است تحقیقه نه ما تقدم فی الاله ایه ثم هو محمول علی
 القدح الا خمر اذ هو المسکر حقیقه و فی العنايه امن سلمنا ثبوته
 فهو محمول علی الذلح الا خمر انتهى و همچنین است در عنایه
 آری اگر قسمی از اقسام مسکر قابل باشد یا کثیر کسی نخورد و نیز
 آن نان که از خمیر که ام مسکر تیار میشود نخورد و خود جاعل اذتایست

الاثره از آن ختر از ورز و فضل و احسن و عزیزست خواهد بود
 اما فتوی در رخصت همان است که گفته شد و الله اعلم
لمولا ما عهد الله داد مد ظله * * ما اتقوا لولا و حکم الله تعالی *
 اندرینکه بند کردن عامه خوراک مردمان مانده ششالی و گندم و برنج
 و غیره جهت گران فروشی تا وقت قحط و گرانی مکرده است بانه
 و حاکم وقت آن بند کننده را بفر و قحط آن اجرا خواهد کرد بانه *
* الجواب * بند داشتن خوراک مردمان با انتظاری قحط
 مکرده تحریمی است در شهریکه اینهمه فی باهلی شهر مضر باشد *
لما فی الدار المختار و آثره ایقنه رقوت البشركتھن و هتھب لوز
و البھائم کنبھن وقت فی بلك یضربناھلھ لحد یث الجالب مرزوق
و المھتکر ملعون القول و فی رد المھتکار الاحتکار لغت
 احتیاجش الشی انتظاراً لفلانہ الی قوله لقوله عمر من احتکر
 علی المسلمین اربعین یوماً ضربہ الله بالجزام و الافلاس و فی
 روایة فقید بوی من الله و بوی الله منه القول و بر عالم وقت
 واجب است که بند کننده غله را حاکم کند که هر قدر از خوراک وی
 و اهل وی فاضل بود بفرود شد و اگر نفرود شد حاکم او را موافق
 رای خود تنزیر و سزا نماید و حاکم خود آئین غله بجات را اجرا بقیست
 موافق بفرود شد لما فی تنویر الابصار ہامرہ القاضی بیبع ما فضل
من قوتہ و قوتہ اھلہ فان لم یبع عوزہ رباع علیہ وفاقا *

والله تعالى اعلم * لعالم * * ما قولكم روح *

اند ریخته بعض ستودند مدعی نفرد در ویشی می گوید من خدای
تعالی را در بیداری بچشم سه دیده ام و می بینم این امر ممکن
المعقول است یا نه و اینچنین گفتن در شریعت جائز است یا نه
بر تقدیر ثانی مدعی مذکور ضمال و مفال است یا نه و سزای وی چیست *

* الجواب * خداوند کریم را در دنیا بچشم ظاهری دیدن

ممکن نیست بلکه رسول خدا ﷺ و انبیای کرام دیگر نیز هیچین

ندیده اند و هر که اینچنین دعوی نماید که خدا را بچشم مردیده ام نه در

خواب و هیچ تادیل پیش نه آورد او در اعتقاد باطل است

در تحت گمراهی و گمراه کردن افتاده است بلکه بر خوف کفر است

حاکم را باید که تفسیرش کند و شهره در شن نماید لما فی شرح

العقائد والاصحیح انه صلی الله علیه وسلم انما رای ربه

بفراده لا بعینه و فی شرح الفقه الاکبر للملا علی بن القاری

فالقائل بانى اری الله فی الدنیا بعین بصریة ان اراد به رویة

المخاصیة لا یكون بهامنة البصریة بل بالصورات المثالیة

او التمثلات الخیمیة و ان اراد بها حال الیقظة فان

اراد به حذف المضاف و اراد انه یوی انوار صفاته

و یشاهد انوار مصدوماته فذا جائز بالامرینه حکم و رد عن

بعض الصوفیة ما راایت شیئا الا ورایت الله فقله ان بعد اونیة

اذ معه وآما من ادعی هذا المعنى لنفسه من غير تاويل في المبني
 نهو في اعتقاد فاسد وزعم كاسد وفي حصيد من ضلالة وتفصيل
 ولي مطعن وبيل بهول عن سوا المبيح الى قوله والحاصل
 ان الامة قد اتفقت على انه تعالى لا يراه احد في الال نيا بعينه
 ولم يتنازعوا في ذلك الا لنبينا صلعم حال عروجه على ما صرح به
 في شرح مفيدة الطحايري لم هذا الناظر ان قبل القاريل
 المايق فيها فبهما والا فان كان مصمماً على مقوله ولم يرجع
 بالمتقول عن مقوله فيجب تعزيره وتشهيره بما يراه الحكم
 الشرعي لما يقتضيه تقريره والتقول وقد نظم بعض ارباب العقائد
 شعراً * ومن قال في الدنيا يراه بعينه * فذلك زندق طغي
 وتمردها * وخالف كتب الله والرحم كلها * وراغ عن شرع
 الشريف وابعدا * وذلك ممن قال فيه آهناً * يري وجهه
 يوم القيامة مؤددا * والله اعلم *

* ما حكم علماء الدين اين حكم الله تعالى *

اندر ينکه عالمی متقی مقتدای قریر از است خود نات مولود خود را
 اطع نمود و زمان کفار را که مسب عرت قاطع السره می باشند و بکم
 از دوس رویه قطع نمی نمایند اینقدر زرباناً قائده دادن اسراف
 فهمیده طالب نمود پس بعضی عوام سب این امر عالم مذکور را
 لعین و طعن می نمایند و از و نصرت می کنند پس شراً عالم اطع سره

مباح است یا حرام و کرده و زمان کفار را بخوش آمد بها آورده
 و در سه رویه دادن اسرار و ناره است یا نه بغیر حق شرعی
 مرد عالم را لعنت نمودن چه حکم دارد * الجواب * الطبع
 سرانمولود بدست خاص مباح است حرام و کرده نیست چرا که
 جهت حرمت و کراهت از ادله شرعی ناگزیر است و در بین
 باب که امی نهی از جانب شارع وارد نیست پس بکلیه *
 الاصل فی الاشیاء الاباحه كما صرح فی الدرا المختار و العا لمکبیره
 و الهدایه و الاشیاء و غیرها البته آن تعین مباح نخواهد شد چرا که
 اصل جمیع اشیا مباح بودن است حتی که دلیل حرمت با کراهت
 ظاهر گردد فی اصول الیهودی بعد ورود الشرع الاحوال علی
 الاباحه ما لم یظهر دلیل الحرمة و جهت این امر ادنی دو سه رویه
 حواله زن کافره نمودن اسرار است و ان حرام لقله تعالی
ان الله لا یحب المسلم و رفین علاوه آنکه از کفار دعا مانی دین اعراض
 نمودن که امی منافی نکرده ادلی و انسب است فی احیاء العلوم
 اما ان می فلا یجوز این اثره الا بالاعراض عنه الی قوله و
 الازلی الخف عن مخاطبته و مناسلته القول و فی العالمکبیره و
 یلقى الکافر بوجه مکفه سرآی عبوس خصوصاً مقتله ای قوم را
 باید که حتی الا سکان از مخالفت و مناسلت اهل کفر برهیزه نماید
 تا که عوام با او شان اختلاط نماید لما فیه یکره للمشهور

المقتصدی الاختلاط الى رجل من اهل الشر واليهما طل
 الا بقدر الضرورة لانه يعظم امره بين يدي الناس القول
 هرگاه آبادت این فعل از ما سبق ثابت گردید دیدار این اهل
 علم را باید که از دست خاص قطع کرده مولود خود را نمایند تا عوام
 درین فعل اقتدای شان نمایند و این طبع را از افعال منکرات
 نفی کنند و از اصراف زرد معاملة کفار که با ضرورت مسئوع است
 محفوظ باشند یا از دعوات زن مسلم با بعت یا خادمه مستلم
 خود یا از زنان موکده خود قطع نمایند و موافق رسدوم با ظاهر
 کفره مسلمانان بعضی دیگر که این قطع را محض عیب و نشت
 می نمایند خوف است که او شان با جماعه بودند و محشور شوند *
 و كما جاء في الحديث من اوجب قوماً فهو منهم العياذ بالله من
 ذلك الملعون و طعن مرد عالم جهت ایراد مباح محض بیجا و معصیت
 است آن لعنت کننده گان واجب التعمیر اند لما في الطهطاري
 من ارتكب معصية الى قوله و جب عليه التعمير و هكذا
 ، اللهم سدي و والد رو غیرهما * والله اعلم *

* ما قولكم روح * درینکه فرقه از شیعه که سب

شیخین و لعن ادشان می نمایند مسلم اند یا کافر در تقدیر ثانی
 از سررد که سنی دارند خواهند شریانه و تفریق یعنی پوشیده داشتن

مذهب و دین خود در طریقۀ روافض واجب است یا نه و بر تقدیر
 اول اگر امری مخالف اهل سنت و جماعت بعمل آرند مانند
 سب شیخین و لعن بر ایشان نمودن یا بدین و سننهم انکار آن کنند
 پس آن انکار قابل اعتنا است یا نه * الجواب *

و در کفر فرقه شیعه مذکورین شبهتی نیست زیرا اجماع ایشان
 سب صحابه میکنند و اعتقاد بحقیقت خلافت خلفای راشد که خدای تعالی
 بسبب ایشان دین را تشکیل دادند دارند کذا فی زاد الاخرة
 و فی العالم الکبیر به الرافضی اذا کان یذهب الشیخین اریلعنهما العیاد
 بالله فهو کافر و لو قذف عايشة رض کفر بالله و فی البهر الرائق
 الرافضی کافر اذا کان یحب الشیخین و ایضاً من افکر امامه
 ابی بکر الصدیق فالصحیح انه کافر و کف من انکر خلافة عمر رض
 فی اصح القولین و فی الاشباه کل کافر تا ب فتور به مقبوله
 فی الدنیا و الاخرة الاحیاء الکافر یحب الفبی و الشیخه—
 او احد همسا و کل فی دستور القضاة و ابراهیم شاه و
 الدار المختار و فی تذکرة الابرار من شتم الخلفاء الراشدين
 رض عنهم فقد کفر خالوداً بحیث ان تا ب لم تقبل توبته
 انه ریئوس دین و ملت فرقه شیعه مذکورین مخالف دین احیام
 ثابت شد و اثبات دودین از جمله مواضع ادرث است پس
 آن شیعه و ادرث از ستر و کسبی نخواهد شد لویا فی الفرائض

الشریعہ الامانہ من الارث اربعة الى قوله المناجحة للاف
 الدینین فلا یرث الکافر من المسلم اجماعاً و تقیید در مذہب
 شیعه واجب است لمافی تھذیب اثنا عشریة آنکہ گویند کار انبیا
 و آئمہ ائخفای دین و مذہب است ہمیشہ امین بزرگواران بتقیہ
 گذرانیدہ اند و مذہب و دین خود را بکسی واضح نگفتہ اند ہی و در جای
 دیگر آنست و آنچه در باب تقیہ و مخفی آن از حضرت صادق
 روایت کنند ہم آثار مختصرہ و موضوعہ این فرقہ است ہرگز مثل
 این ہنوعہ را حضرات امام تھو یز نخواہند فرمود چہ جای ایجاب آن
 و از اعظم کید و کمر ایشان تقیہ است یعنی اخفای مذہب باطل خود
 از عقلاء ارباب الباب و عرض آن مذہب بر سلفہا و صحیان و عقما
 و نسوان تا اہل عقلی رضامالت و اکاذیب آن مطاع نشوند
 و ہمہ نہند و ہر گاہ ایشان را گرفتہ میشود کہ در قلان کتاب از
 ائمہ چنین روایت است آن سخاقت روایت و کذب عقیدہ
 شماست بہترین اجراء ایشان مخفی بر تقیہ و این تقیہ اصلی است
 عظیم از اصول ایشان اگر این اصل نمی گوید ہرگز مذہب ایشان
 نزد عقما و سلفہا ہم صورت رواج نمی یافت و ہر گاہ تقیہ را واجب
 نمی دانند پس اگر سبب شیخین و لعن ایشان انکار کنند ہرگز
 انکار ایشان قابل اعتبار نیست چنانچہ تجربہ آنجا میدہد و بہر توانہ
 رسیدہ است کہ کسیکہ از ایشان سب و لعن شیخین در مجلسی

کرده است و هرگاه او را دار و گیر کرده شده است صاف انکار
 نموده است و هرگز اقرار بان نکرده پس اگر اهل ایستان
 برای طلب نفع یا دفع ضرر انکار از سب شیخیمن نماید بر این انکار
 او مقبول نخواهد شد دالله اعلم بالصواب * مولانا محمد وجهه رح *

* ما قولهم رح * درین سینه که بلاد هند و بنگاله
 و نواحی آن محکوم بر نصاری حکم دار الاسلام میباشد که احکام دار
 الاسلام برشان جواز صلوٰة جمعه و عیدین در آن جاری میتواند شد یا
 حکم دار الحرب که مومن را اخذ بود و سودا از عربیان بحکم هدایت
 لا ریب بین المسلمین و الحربی فی دار الحرب علی صافی الہدایہ
 و غیر ما روا باشد چنانچه بعضی مسلمانان اینجا بگویند نسبت روید
 جمع داده ماهواری سرد آن بحساب معمولی میگیرند بیتوا بعبارة
الکتاب تو حرد ایوم الحسب * ظاهر آنست که بلاد مستطوره
 حکم دار الاسلام میدارند نه حکم دار الحرب زیرا که هر آن پیش
 ازین هنگام حکومت سلطانین دار الاسلام شده بودند و در قصاص
 و جملہ احکام شرعیہ در آن از جانب حکام اسلام بلاد غنمانند
 میشد و دار الاسلام نزد امام ابوحنیفہ رح حکم دار الحرب وقتی
 پیدا میکنند که شرط باشد در آن معایفتہ شوند اول اجرای احکام
 کفار و عدم جریان احکام اسلام دوم اتصال بلد به دار الحرب از
 هر چهار جانب سوم باقی نماندن کسی از مسلم و ذمی بر امان اول

و نزد منافقین روح وجود شرط اول برای سیر و رست دار الحرب
 کافیست اگر چه هر دو شرط انجریافته نشود * حکما فی الفتاوی
 العالیة المکیة و غیرها من المعتمرات چنانکه عبارت آن در صفحه ۱۸
 مذکور شد و ظاهر است که شرط اول در بنیاد مسطوره یا فقهی همیشه
 نیرا که مراد از شرط اول یعنی اجرای احکام کفار و عدم نفاذ احکام
 اسلام آنست که حکمی از احکام اسلام در آن جاری نباشد
 و لهذا طحطاوی در بیان وجه اول می آورد ظاهره لواجبیت احکام
 المسلمین و احکام اهل الشرك لا تکون دار الحرب انتهى *
 و در اصول عبادی است ان دار الاسلام لا تصیر دار الحرب
 اذ ابقی شی من احکام الاسلام وان زال غلبه اهل الاسلام
 و ذکر الا سببجان فی مبسوطه ان دار الاسلام محکومه بکونها
 دار الاسلام فیبقی هذا الحکم ببقاء حکم واحد فیها و لا تصیر
 دار حرب الا بعد زوال جمیع القرائن و دار الحرب تصیر
 دار الاسلام بزوال بعض القرائن و هو ان یجری فیها احکام
 اهل الاسلام و ذکر الحمید الامام فاضل الدین فی المنشوران
 دار الاسلام انما صارت دار الاسلام باجراء احکام الاسلام
 فما بقیت مملکت من ملایق الاسلام یترجح جانب الاسلام و هذا
 فی حاشیة الطحطاوی و الفصول الا سقر و شنبه و قال فی الفصولین
 ناقلا من شیخ الاسلام ابی بکر فی شرح سیر الاصل ابوحنیفه روح

یقول بیان مدد البلدة صارت دار الاسلام باحکام
 الاسلام فیها فما بقى شی من احکام الاسلام فیها یبقى دار الاسلام
 علی ما عرف ان الحکم اذا ثبت بعلمه فما بقى شی من احکام العلة
 یبقى الحکم ببقائه انتهى وفی الجرحان شرح مواهب الرحمن
 لا تصیر دار الحرب مادام فیہ شی منها بخلاف دار الاسلام
 لا نار جهنما اعلام الاسلام واحکام اعلاء کلمة الاسلام وفی
الک والمفتی صاحب الدر المختار ان دار الحرب تصیر
 دار الاسلام بحدی بعض احکام الاسلام واما صیورتها
 دار الحرب فعوذ بالله منها فعند بشرط ثلثة الی اخر ما نقل عن
 شیخ الاسلام لا شبهة ان الدار محکومة بدار الاسلام
 مدد بقاء حکم واحد کما فی العماد یة فالاحقیه اطمان بحول
 هذه البلاد دار الاسلام کما فی المحتصی وچنان نیز بعض
 شعائر و احکام اسلام مثل اذان و جهادت و صلوة جمعة و عیدین
 و تقسیم ترکات بموجب فرائض العمد و احکام نکاح و طلاق و غیر ادر
 یابد مسطوره باقیست بودن آن دار الحرب مستحق نشد و با اتفاق
 آئمہ ثلثه حنفیه دار الاسلام باقی ماند و نقد آن شرط ثانی ازین
 جهت است که مراد از اتصال بدار الحرب آنست که در کدام
 جانب آن دار الاسلام نباشد در شرح ملتقی الا بحرمی آرد
 الاتصال بدار الحرب بهیچ لا یكون بينهما بلاد الاسلام

بلهتها اولى و منها و ظاهراست که بلاد مذکور و بطرز مسطور
 واقع شده چه بسا ملک ایشان چیدر آباد در امپور و تونک و بودپال
 و ملک افغانستان مثل اطراف پشاور و کابل و غیره ملک و مدیعی
 و اسلام متقابل آن ظاهر و دیدار است پس بودن دار الحرب
 بهر جانب آنها و نبودن دار الاسلام بکدام جانب آنها مستحق نشده
 اما لفظ آن شرط ثالث زمین حیث است که مراد از امان اول
 آنست که مسلم من حیث الاسلام و ذمی بحیث عقد ذمی و نفس
 و مال خود امن نه است باشد یا کسی در ملک ایشان بدون اجازت
 ایشان داخل شدن نتواند قال فی الدار المنتقی ای لم یبق مسلم
 ارضی فیها اصلا الا بامان الکفار اولم یبق الا مان الذی
 کان للمسلم بالاصح و الذمی بعقد الذمیة قبل امتیلاء الکفار
 و فی الفصول العمادیة قوله وان لا یبقی فیہ مسلم ارضی امننا
 بالامان الاول معناه وان لا یبقی فیها مسلم ارضی امننا
 علی نفسه ذکره فی العبر الکبیر و فی البرهان بشرط فی صیور
 دار الاسلام دار الحرب زوال الامن ای امن المسلمین علی
 اموالهم و انفسهم و ظاهراست که نصاری نفس و مال کسی را
 من حیث الاسلام و عقد ذمی تلف نمی سازند تا خوف عدم
 امن متصور نگردد و در سکون بلاد دیگر از مسافران و تاجران و سپاهیان
 بنا در غده و غیر استیمن درین ملک داخل میشوند و سکون این

بلادهم بغير اجازت بهر جانب که سينخواهند ميرودند پس از
 روايات معتبره مذکوره و تحقیقات مستدره مستحق شد که ممالک
 محکومه نصاری و افع هند و ستان و بنگال با اتفاق ائمه و زعمای حکم
 دار الاسلام میدارند حکم دار الحرب و چون بودند بلادهم و
 حوالی آن محکومه نصاری دارالاسلام محقق شد گرفتن موداز
 نصاری و مشرکین درین بلاد با اتفاق جائز نیست آری اختلاف
 در گرفتن موداز حریان در دار الحرب نزد امام ابو یوسف
 و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رح روایت است و نزد امام
 ابوحنیفه و امام محمد رح جائز است در عیوان الهی میگوید *
 لا ریب بین سید و عبده ولا بین حربی و مسلم ثمه و عند ابی یوسف
 و الثلثة یتحقق و در ششمی شرح مختصر مذکور است قال ابو یوسف
 و مالک و الشافعی و احمد یقع بینهما الریب لا یتحقق التخصیص
 الوارد و هذا فی الدار المختار و الدار المنتقی و در بیان شرح
 سوا هب الرحمن مذکور است لا ریب بین مسلم و حربی فی داره عندنا
 کالمولی و عبده و یحکم ابو یوسف به بینهما کالشافعی و مالک
 لا یتحقق التخصیص فانها لم تقبل المنع بمکان دون مکان و قیاسا علی
 مستامن منہم فی دارنا و لهما ما روی مکحول عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ
 و سلم قال لا ریب بین المسلم و الحربی فی دار الحرب ذکره محمد بن الحسن
 و المنذیر للبیہقی فی المعرفة فی کتاب المیر و عن الشافعی

قال قال ابو يوسف انما قال ابو حنيفة هذا لان بعض المشيخة
 حدثنا عن مكحول عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا ربه من
 اهل الحرب نظنه قال واهل الاسلام قال الشافعي وهذا حديث
 ليس بثابت ولا حجة فيه قال في المجموع هذا مرسل ومكحول
 ثقة والمرسل من مثله مقبول قال في القاموس كويد الكربة
 رتاتار خاينه آورده بالصحيح قولها وسأله المتون هم قول طرفين
 است و بجای خود مسلم شده است که بمقابلت شدوح و فتاوی
 قول متون معتبر علیه میباشد لیکن مقتضای قوی بعد فقہی آنست
 که قول امام ابو یوسف ضعف روح منقوی و معتبر تر باشد زیرا که دلیل
 امام ابو یوسف قوی دارد در دلیلی طرفین و از مسلمات لغتهاست
 جائیکه دلیل احد الصادقین قوی باشد و دلیل امام ضعیف قوی
 بر قول صاحب الدلیل القوی میباشد صاحب بحر الرائق در
 رساله اربع الغشای و فی العصر العشا ذکر امام اعظم روح
 می نویسد الا فتاء بغيره لا يجوز له ان لا يرجح قول صاحبه
 او احد هم اعلى قوله الا لموجب وهو ما ضعف دليل الامام
 اما قوت دليل امام ابو يوسف ظاهر است که لغوی صحت ربه
 از آیات و احادیث مطلق و عام واقع شده و محتمل بمکان دون
 مکان نبوده اند پس حدیث مرسل مکحول بحکمیت بودنش از آحاد

مخصص نهى مطابق نمیتواند باشد چه در اصول فقه مقرر شده است که زیادت بر کتاب بغير هیت متواتر یا مشهور جایز نیست اما جواز احتیاج بحديث مرحل اگر چه نزد امام ابو حنیفه و امام مالک و امام احمد و اکثر فقها مسلم است لیکن بودنش می نماید قابل احتیاج چیزی دیگر است و اعتبارش به قیاسه نصوص مطابق و مخصوص بودن آنها چیزی دیگر و الاول لا یحتلزم الثانی معنی امر حل نزد امام شافعی و جمهور محمد بن و جماعتی از فقها قابل احتیاج هم نیست امام نووی در شرح مسلم می آرد مذهب الشافعی والمحدثین اوجه و هم و جماعة من الفقهاء انه لا یحتج بالمرسل و مذهب مالك و ابی حنیفة و احمد و اکثر الفقهاء انه یحتج به و مذهب الشافعی انه اذا انضم الی المرسل ما یعضده احتج به بالجهد و الا فخر بود در دار الحرب در مذهب حنفی نیز از امور یقینیه نیست بل از امور مشتبیه و لهذا مولانا عبدالحی داماد و سناگر و خاص مولانا عبد العزیز روح و استاد مولانا محمد اسحق در فتوی خود بعد ذکر این هیت الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشبهات لا یعلمهن کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات فقد استبرأ لدینه و عرضة و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام می فرماید باید دانست که سود گرفتن که بردام نفی مقرر کنند و تا ادای آن و ام نفی مقرر متزائد گردد از قبیل اول و از جنس حرام بین است لیکن بشرطیکه

در دارالاسلام بود اما در دارالحدود از کافر عربی پس از قبیل
ثانی و از جنس مشتهیات است اما بودنش از جنس مشتهیات
پس بنا بر آنکه در روایات صحیح لا یندر احتیاج با افتراق در میان
اهل اسلام خاش میبین نیست پس در آن اختلاف واقع شده
اکثر ائمه بجهت همین بحرمت آن قائل اند بجهت آنکه اینهم ربای است
و حرمت ربای در قرآن مجید است و دلایلی که این نسبت آن از
ربای عام خاص نشود و حکمش جداگانه گردد. پای اثبات فرسیده
و نزد بعضی یعنی امام اعظم و امام محمد روح خالصه چه مال عربی را حرمت
نیست که گرفتارش حرام بوده حدیثی هم منقول شده که کعبول
تابعی گفت قال رسول الله ﷺ لا یبوی بین المسلمین و الکافر فی دار الحرب
و این چنین حدیث را که تابعی روایت کند و نام صحابی گوید مرسل
گویند و در آن که مرسل قابل احتیاج است یا نه اختلاف و قطع نظر از مرسل
بودنش در کتب صحیح حدیثی موجود نیست ازین جهت سود گرفتار
از کافر عربی در دارالحدود منجهد امور مشتهر مختلف فیها است
و مولانا محمد اسحاق روح در فتوی خود تحریر کرده اند در ربای گرفتار
در دارالحدود از عربیان کلامیست و آن اینست حرمت ربای
بعضی قطعی ثابت است که اقال الله تعالی اهل الله البیع و حریم التوبه
و طاعت ربای از کافر عربی در دارالحدود ظنی است پس عمل کردن
بر دلائل اقوی باید خصوصاً وقتی که در دارالحدود بودن این دیار

عبارت اختلاف باشد فیض اجتناب در گرفتن شود از حربی او که
 و الزام خواهد بود و نیز قاعده است اذا اجمع الحلال و الحرام
 غلب الحرام و این و قیاس است که هر دو دلیل در یک مرتبه باشد
 و چون یک دلیل اقوی و دلیل دیگر اضعف باشد پس عمل بر اقوی
 موکد تر می شود بنا برین قاعده هم ربا از حربی نباید گرفت حاصل اینست
 که سود از حربیان در دارشان هم نباید گرفت احقیا طالالاختلاف
 بین العلماء فی احد الربوی دار الحرب من الحربی انتموهی
 هذا والله اعلم بالصواب * لمعتبى مود الله مد طله و قد اختصر *

* ما قولکم روح * اندر اینکه بعضی از ملایان دیهات بدزیمه
 قال یا ربی از واردات آینه خرمی دهند می گویند ترا امبار بهتری
 متولد شدنی است یا مقدر است که عالاذیر است فتح خواهد شد
 کامیابی مرتبه است یا بگویند در تزویج پسر است یا دختر قان یا
 دخترت یا پسر قان صاحب و قلاح نیست راست باشد یا
 دروغ حکم کاهن دارند یانه و کاهن در شرع کافر است یانه و تصدیق
 کاهن نیز کافر است یانه و هرگاه آن ملایان مدعی غیب کافر شدند
 ایشان را دور کردن و از ان کار بازداشتن واجب است یانه *

* الجواب * این ملایان که دعوی غیب دانی می نمایند
 بیشک حکم کاهن دارند چرا که کاهن آنست که خبر دهد از حوادث
 آینده در سبقت قبل لمانی شرح لعفا تد للمنفی و الکاهن هو الذی

یتخبر عن الذوات لی معتقلاً الرسل ویلعی معرفة الامران
 ومطالعة علم الغیب وکافراً است اما یفهم من عبارة
 ملا علی ربنا لجملة ما لعلم بالعیب امر تفرد به سبحانه ولا یجیل
 الیه للعباد الا باعلام منه الی قوله ان قول القائل عند رویه
 هالة الامرا ای د اثرته یكون مطراً صد عیا علم الغیب لا بعلا منه
 کفر و ممکن انی شرح العقائد و تصدیق کنده کافراً است
 لمانی الحق سائذ و تصدیق الکاهن بما یتخبره عن الغیب کفر
 این مایان قان گو که مدعی غیب دانی اند کافران و فاجران اند حاکم
 اسلام را دهر که بر او شان قادر است واجب است که
 او شان را از ایمات دور نماید و بر جای او دوکان خود نشستن
 و در مکانهای مردمان رفتن و این کار کردن نهد بهر حال از ان
 منتهیه باز دارد که شیخ علی بن القاری الراحم علی ولی الامر
 و کل قائدان یسعی فی إزالة هؤلاء المخجمین و الصکھاتین
 و العرافین و اصحاب الضرب بالرسل و الخصبی و القرع و الفالات
 و منعه من الجلوس فی الخرابات و الطرقات او ان یدخلوا
 علی الناس فی منازلهم برا که سوائی خداوند عالم غیب کسی
 نمی داند و انبیا علیهم السلام نیز غیب نمی دانستند و آنکه از غیب
 خبر داده اند از اطام او تعالی است لمانیه ثم اعلم ان الانبیاء هم
 لم یعلموا بالمغیبات من الاشياء الا ما اعلمهم الله تعالی اجهاناً

ذکر الحنفیه تصریحاً بالتکفیر با اعتقاد ان النبي عم يعلم الغیب
 لمعارضة قوله تعالى قل لا يعلم من فی السموات والارض الغیب
الا الله کذا فی المحاثرة * والله اعلم * * ما تقولون رح *
 اندرینکه آموختن فن جاد و آموزانیدن آن کسیرا که جهت
 فرط محبت کسی بر کسی مثلاً جهت زیادت محبت زوج بر زوجه
 و عکس آن حرام است یانه و نیز فعل جاد و حرام است یا چه جهت
 جاد و اگر مرد باشد با زن در شریعت چه سزا مقرر است *
* الجواب * آموختن و آموزانیدن جاد و عوام اصوات لمانی
 شرح ملا علی ن القاری علی الفقه الاکبر و اما تعلیمه و تعلمه
 ففیہ ثلاثة اقوال الاول الصحيح الذی قطع به الجاهلین و انها
حرامان الثانی انها مکروهان الثالث انها مباحان
و فعل جاد و حرام است بالاجماع لما یؤید ایضاً و یهرم فعل السحر
بالاجماع جاد و اگر مرد باشد با زن فاسق بدکار است و اگر
 جهت فرط محبت کسی بر کسی جاد و نماید نیز درین حکم داخل است
 چرا که در فرط محبت بسیار فساد است ممکن است که بسبب
 جاد و فرط محبت اینقدر گردد که از ان کار سعاد و معاشش وی تباہ
 گردد یا بسبب جاد و بریکت زوجه محبتش مفرط گردد و زوجه و چکان
 دیگر را بسبب وی اذیت دهد یا طاقی دهد یا بامر و خواهشش وی
 کسیرا بکشد یا حق کسیرا بهم کند و حکم جاد و اگر و سزای وی در

مشرکیت قتل است هر که در شان محمد صلی الله علیه و آله است
 لما فی شرح الفقه الاکبر ایضاً فلو فعل ما فيه هلاك اهل ان
 در مرضه او تفریق بین او و بین امراته و غیره منکر لغیبی من شرائط
 الایمان لا ینکر لکفه ینکون فاصقاً ماعیاً فی الارض بالقصاص فی قتل
 الحاحر و الماحرة لان علته القتل المعنی فی الارض بالقصاص القول
 و لما فی رد المحتار در هذا موافق لکلام امام الهادی ابن منصور
 الماتری یقال انه لا یانزم من عدم کفره مطلقاً عدم قتله
 لان قتله بسبب معیه بالقصاص اذا ثبت اضراره به بمصره
 و لو بغیره مکفر یقتل دفعاً لشهره کما یخافان و قطاع الطريق
 والله اعلم * * ما قولکم رح * * الذریکه بتقریب
 امرشادی ساختن طعام و لیمه برای مردمان برادری و غیره قبل از نکاح
 مشروع است یا بعد از آن و اگر بکدام مذهب بعد از نکاح طعام و لیمه کنند
 تا چند روز در صحت باشد و خوردن آن طعام واجب است دعوت آن
 در کدام صورت مشروع و در کدام صورت مشروع * * الجواب * *
 سنت در طعام و لیمه بعد از عقد نکاح است پیش از عقد
 نکاح خوردن طعام مسنون نیست قال زین العریب فی حاشیه
 المشکوۃ ان الولیمة تكون بعد الدخول و قيل عند العقد
 و قيل مند ما و آنچه مروج است که بعد عقد نکاح و الیمان عروس
 مردمان برات طعام می دهند انهم بطریق ضیافت جائز است

نه بطریق دلیر است و نه بدانکه اجابت دعوت ضیافت ولیر و خوردن
 آن جائز باشد بشرطیکه خالی باشد از منکرات شرعی مانند لهو و
 سرود و رقص و غیره قال الامام محمد بن الفزالی فی احیاء العلوم
 فی بیان منکرات الضیافة و منها مباح الا و تاراد مباح القینات
 و منها اجتماع النساء علی العطیم تنظر الی الرجال بهما مکان
 فی الرجال شاب تخاف الفتنة بهم فکل ذلک ممد و منکر
 یجب تغبیرو و من عجز عن تغبیرو لزمه الخروج ولم یجز له
 الجلوس فلا رخصة فی الجلوس فی مشاهدة المنکرات
 فی الجهاد اگر شخصی مدعو پیش از حضور خود داند که در آنجا منکرات
 است نزدیک و اگر بعد حاضر شدن منکرات دید پس اگر او مقتدا
 و قادر بر منع است منع کند و اجابت که سنت است از کند و الا بگیرد
 و اگر عامی است و نشسته است بخورد و بپوشد که جهت
 بدعت سنت را ترک نماید لمالی شرح الوقایة اعلم انه لا یخلو انه
 ان علم قبل الحضور ان هناك له ولا یجوز الحضور وان لم یعلم قبل
 ذلك لكن عجزه فانه کان قادرا علی المانع یمنع فان لم یکن
 قادرا فان کان الرجل مقتدی یخرج لئلا یقتدی الناس وان لم
 یکن مقتدی فان قعد واسل جازلان احابته الدعوة سنة فلا تترك
 یصیب بدعت کصلوة الجنائزة بحضور ما لئلا یقتدی الناس فان لم
 که گزاهت آن بدل دارد و نه خوف نفعمان ایمان است الله اعلم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *

* رَبِّمَا لَكَ فَاتِحَةٌ مَعْنُورَةٌ *

الحمد لله الذي فاتحة كتابه فاتحة لا يواب الخيرات
 والمبرات * والصلوة على خير رسله مفتاح الرحمات *
 سيدنا محمد وآله واصحابه الفاتحين للمفتوحات * اهدنا
 فما قولكم ايها العلماء الا سلام * والفضلاء الذخام *
 رحمة الله تعالى عليكم وبركاته الى يوم القيمة *
 انما يريدك ايصال ثواب قرات فاتحه وغيره من امور قرآني واذكار
 مثل تسبيح و تحميد و تهليل و تكبير وغير ذلك و نماز و روزه و اعمال
 آن از اعمال بدعيه و صدقات اطعمه و غير ادا شباه آن از اعمال
 ماليه با رواج گذشتهگان از فرق انبياء اوليا و صلحاء غير هم از سواين
 جائز و مشروع است يانه * و ثواب اعمال مذكوره با سواست
 مستطوريه ميرسد يانه و گذشتهگان منتظر است بوقوع مدد زندگان
 از قبيل فاتحه و ادعيه و صدقات و نماز و روزه و غير ايشان يانه *

و گذشتگان از حسنات مومنان و ادعیه زندگان مستنیر و منتفع
 میشوند مانند و از ظلمات و عذاب قیور و غیر ذلک نجات یابند یا نه
 و احضار اطعمه ممدوق بها از اجناس مختلفه برنج و گوشت پخته
 و انواع فواکه و شامی پیش قاریان جوت ایصال ثواب آنها
 یا شاره حسی یا بلا احضار ممدوق به هر دو صورت ایصال
 ثواب آنها شریک در بدعات استنبیع و مختصرات سید عوام
 کالانعام (که ذکر آنها مصرح خواهد شد) خالی باشد جائز و مشروع
 است. بنا بر اینست بالتفصیل تو حروا الاجرا الجزول *

* الجواب * در بالله نعتین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی

العظیمه بدانکه ایصال ثواب قرأت سوره فاتحه و غیره از سوره قرآنی

و اذکار و اعمال بدیه و مالیه بار و اح گذشتگان از قرآن نبیانه و نیاه

صلوات و غیرهم از مومنین جائز و مشروع است و ثواب اعمال مذکوره

بار و اح اموات مستطربین میرسد و گذشتگان منتظر حقوق

مدد زندگان از امثال قرأت فاتحه و ادعیه و صدقات و غیره باشند

و از حسنات مومنان و ادعیه زندگان مستنیر و منتفع میشوند و از

ظلمات و عذاب قیور و غیر ذلک نجات یابند لمانی انزل یعنی هکذا

الاصل فی هذا الباب ان الانعمان له ان يجعل ثواب عمله لغيره

مدد اهل السنة و الجماعة صلوة کان اوصوماً او حجاً او صدقة

او قرآناً لقرآن و الاذکار الی غیر ذلك من انواع الهی و یصل ذلك

الى الميت وينفعه الى قوله وقال مالك والعا نعي رح يجوز
ذلك في الصدقة والعسادة المالية والحج ولا يجوز في غيره
من الطاعات كالصلاة والصوم وقراءة القرآن وغيرها ولنا ما روي
ان رجلاً سأل النبي ﷺ فقال كان لي ابوان ابرهما حال حيوتهما
فكيف لي بغيرهما بعد موتهما فقال له عليه السلام ان من البر ان
تصلي لهما مع صلواتك وان تصوم لهما مع صومك رواه الدارقطني
وعن علي رضي ان النبي ﷺ قال من مر على المغسب وقرأ
قل هو الله احد عشر مرات ثم ذهب من احدها الامرات اعطى من
الاجر بعدد الامرات رواه الدارقطني وعن انس رضي قال قال
رسول الله ﷺ من دخل المقابر فقرأ سورة يس خفف عنهم
يومئذ وكان له بعدد من فيها حسنة وعنه ايضاً رضي انه قال
رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونهجم
منهم ذنوبهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انما ليصل اليهم
ويخرجون به كما يفرح احدكم بالطيب اذا انتهى اليه رواه
ابو حفص العمكري وفي الفتاوى العالمكيرية هكذا الاصل في
في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة
كان او صوماً او صدقة او غيره كما للحج وقراءة القرآن والاذكار
وزيارة قبور الانبياء عليهم الصلاة والسلام والشهداء والاولياء
والصالحين وتكفون الموتى وجميع انواع البر وفي شرح الفتاوى

الاكبر للاعلى القاري واختلف العلماء في العبادات البدئية
 كالصوم والصلوة وقرأة القرآن والذكر فذهب ابو عبيدة واحمد
 وجهه ورالسلف الى وصولها والمشهور من مذهب الشافعي
 وما لك عدم وصولها وذهب اهل البدع من اهل الكتاب الى
 عدم وصول شي للميت لا لعاء ولا صغيرة وقوله مردود بالكتاب
 والحفة انتهى — ولما في البهر الرائق الظاهر انه لا فرق بين
 ان يغوي عند الفعل للغيا ويفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ذوابه
 لغهوه لا طلاق كلامه انتهى وفي اشعة اللامعات واحتياث كرده اند
 در گمراييدن ثواب قرآن براي ميت و وصول ثواب آن بدو
 و صحيح و وصول دوست شيخ عبد الله يافعي در روض الريامين
 آورده كه شيخ عز الدين عبد السلام را در خواب ديده كه گفت
 كه مادر دنيا حكم كرده وديم كه ثواب قرآن ميت نمي رسد درين
 عالم بر غايات آن ظاهر شد و دريافتيم كه ميرسد انتهى وفي الفقاري
 العالم الكبرى واذا اراد زيارة القبر و ريمة حسب له ان يصلي
 في بيته ركعتين يقرأ في كل ركعة الفاتحة وآية الكرسي مرة واحدة
 والا خلاص لما جعل ثوابها للميت بعث الله تعالى الى الميت
 في قبره نوراً وكتب المصلي ثواباً كثيراً بالقول وفيها ايضاً ومن
 قرأ على قبره — مر الله يعني سلفه رسول الله رفع الله العذاب
 والظلمة عن صاحب القبر اربعين سنة كذا في الفرائد وفي شرح

العقائد المنسفة ولجئ دعاء الاحياء للاموات وصل تنهم اي صلوة
 الاحياء عنهم اي عن الاموات نفع لهم اي للاموات خلافاً
 للمعتزلة تمهيداً بان القضاء لا يتبدل وسهل نفس مرهونة بما كسبت
 والمرأى جزئى بعلمه لا بعمله بل غيره ولنا ما ورد في الاحاديث
 الصحاح من الدعاء للاموات خصوصاً في صلوة الجنائز وقدر وارثه
 الحلف فلولا يكن للاموات نفع فيه لما كان له معنى وقال عليه السلام
 ما من ميت يعمل عليه امة من المسلمين يبلغون مائة كلمة يشفعون
 له الا ان يشفعوا فيه بس اربعين اذ لا يتعدده اذ كورة الفوق خوب
 ظاهر شد كه اتصال ثواب شروع و مفيد است چرا كه آنهم كه مذکور
 شد هم عمل غير است اقادها آن با بر اربعين طعير مثبت گردید
 بما لا مزيد عليه اما آنكه سهاين ششمين اينديار بعد ايقان اينكه
 رسائنده ثواب صدقات و غيرا بارواح اموات ادسبانه
 تعالى است فقط باراده اتصال ثواب با شماره حسي طبق نای
 اطرحه و را از اجناس مختلفه برنج و گوشت و انواع نوا که
 پيشش روی قاريان گذاشته التماس نمایند که ما بجز اين اشياى
 مصدق بها بارواح فلان و فلان و جمیع مومنين گردانیده ايم اي
 قاريان شما نیز سه ره فاتحه و آيات قرآنى خوانده ثواب آنها بارواح
 فلان و فلان و جمیع مومنين گردانید پستتر قاريان بعد قرأت فاتحه
 و غيرا دست نای خود برداشته بگویند الهی ثواب اين فاتحه و

اذکار و اظہار بار و اح فان و قلان و جمیع مسلمین میتین رسان
 بعد از آن در دو گفتمه مسح رخ نمایند با اظہار مقصد قرآدر مجلس
 قرائت حاضرین دارند و بعد قرات فاتحه و غیره قاریان ایصال ثواب
 نمایند پسترا اظہار مقصد قرآدر حاضر آورده و تقسیم نمایند صورت های
 مذکوره جائز و مشروع است و فی الجمله هر دو صورت مرقومه الذیل
 مشروع و مستحب است اول آنکه مقصد قرآدر در مجلس قرائت
 حاضر باشد بطرف آن اشاره اکتسی نماید و نیت کند که ثواب
 صدق این چیز را در این عمل اکتسی میکند بار و اح فان و قلان برسد
 چنانکه رواج هندوستان و بتکالی و حوالی آنست دوم آنکه مقصد قرآدر
 قائب باشد و اشاره عقلی بطرف آن کنند و نیت نمایند که
 ثواب صدق آن چیز را در این عمل بار و اح کذا و کذا برسد چنانکه رواج
 عربین شریفین و جمیع ارض عرب است هر دو صورت مذکوره
 فاتحه حوالی و ایصال ثواب مشروع و مستحب باشد و موجب
 ثواب و نجات برای آنکس که ثواب برای وی بگردانند لما فی
فتح القدیرون عایشه و ابي هريرة رضي الله عنهما انه هم كان
اذا اراد ان يضحى اشترى كعبتين عظيمين هينين اقرنين
مرحوتين فذبح احدهما عن امته ممن يشهد الله بالتوحيد
وشهد له بالبلاغ و ذبح الاخر عن محل صحته فيه ايضا عن جابر رض
انه عليه السلام اتى بكعبتين اصليتين اقرنين مرحوتين

فاضجع احدهما فقال بسم الله اكبر اللهم عن محمد ثم اضجع
 الاخر فقال بسم الله اكبر اللهم عن محمد وامته ممن
 شهد لك بالقرحيد وشهد لي بالبلاغ وفي تيسر الاصول عن جابر
 رضي قال ذبح رسول الله ﷺ يوم النحر كبشين اقرنين املكهين
 مزحورين فلما وجههما قال انى وجهت وجهى لى فطر العورات
 والارض على ملء ابراهيم خفيها وما كان من المشركين ان
 صلواتى ونسكى ومهيأى ومعاتى لله رب العالمين لا شريك له
 وبذلك اصرت وانامن العلماءين اللهم منك ولك واليك اللهم
 عن محمد وامته بسم الله اكبر ثم ذبح بس ازيم احاديث
 معلوم شد كه لعل آنحضرت ﷺ در باب اضمحله نجاست بود گاه آن
 بيت فقيرى است خود قبل از ذبح مى فرمودند چنانكه در همين
 حديث جاى است و گاهى نيت بعد از ذبح مى فرمودند چنانكه از احاديث
 سابقه معلوم شد و نيز از اين احاديث معلوم شد كه رسول
 خدا ﷺ بمحضر مصدوق به ايصال ثواب جهت است خود فرمودند
 پس اين احاديث اول دليلان است برينكه طعام صدقه را حاضر آورده
 بوصول ثواب كردن مشروع و مستحب است پس عيان البيان
 است كه هر گاه در صدقه حيوانات نيت صدقه بمحضر مصدوق بر نيت
 نديد پس نيت صدقه اطعمه و شيرنى و غيرا بمحضر مصدوق به
 اطعمه بنى الاولى صحيح و درست خواهد بود كه در حيوانات از نيت

نباتات و ما ینخرج منها در شرع احتیاط بیشتر است مثلاً جهت
 حیات اکثر حیوانات ذبح شرعی با تمسیر مشروط با وجود آن هر اعضای
 حیوانات حلال نیست بخلاف نباتات که تمسیرها حلال و مباح است
 مگر جو ارض پس بیست یک احتیاط در حیوانات زیادتر است
 فتد برو نیز از ادله انصار مصدوق در مجلس قرأت حدیث سعد
 بن عباده است رض فی المشکوة عن سعد بن عباده قال یا
رسول الله ان اتمعت ما تصفای الصدقة افضل قال الیاء
قحفر بئر اذ قال هذه لام سعد را اورد در النصائی *
 درین حدیث دلایل کافی است برینکه قحفر مصدوق بر قبل ترتیب
 ثواب آن علی وجه الکمال ایصال ثواب جائز باشد که سعد بن
 عباده انصاری که از مشایخ بصره است جاه کندید به قحفر جاه که
 هنوز آب آن کسی نبوشید بود هذه لام سعد گفت یعنی ثواب
 این که آید مرتب خواهد شد جهت ام سعد که دایم پدس طعام
 صدق حاضر آورده اگر قبیل طعام مردمان متصدق بگوید که ثواب این
 اطعمه حاضر و ثواب سوره فاتحه مقروء بفلمان و زمان بیست دادم
 جائز و مشروع باشد پس هر قدریکه از فعل رسول مقبول ﷺ
 چنانکه در احادیث سابقه مذکور شده و از فعل کرام صحابه چنانکه
 در حدیث سعد بن عباده است ثابت و مستوفی شد آن فعل
 مشروع و مستحب باشد نه بدعت و فحالت پس داخل فقره اولی

از دو فقره مهیت نبوی شیه من جا بررض قال قال عمر ان حیرو
الهدی مدی محم و شرالامور و صحت ثباتها در کل بدعت ضلالت و قال
 علیه السلام اصحابی کالنجوم با یم اقل یتراهم یتراهم پس
 چگونه این امر فاتح خوانی و ایصال ثواب به محض صدوق بر بدعت
 باشد حالانکه ما ائمه ای هدای محمد صلی الله علیه و آله که نیز الهدی است کردیم و
 نیز ائمه اباعظم صحابه که سید بن عباده انصاری است نمودیم طایفه
 بران بدعتیکه موجب ضلالت باشد آن بدعتی است که راجع باصلی
 از اصول دین باشد و آن لازم آید که احداث مدارس در باطات
 که در عهدان سرور نبود بدعت و ضلالت باشد حاشا و حکلا
(و بدعت و اقسام آن مع امر آن در فقه ای ضعیف ص ۳۳۳ مصرع
شده است) و از دلائل جواز فاتح خوانی و امر اس بزرگان قول
 صاحب مرآة المستقیم است حیث قال پس عبدا اینکه از مرعایان
ان شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان بر صافد آن طریق
رسانیدن دعای خیر بحساب آلهی است پس این خود البتة خیر و
مستحسن است و اگر آنکس که ثواب را بدوش برساند از اهل
حقوق او است بر قدر حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر
خواهد شد پس خوبی قدر امر از امور مرسو و فاتح و امر اس
و ذوق دنیا ز اموات شک و شبه نیست انتهى بلفظه و صده

ایضاً فی مقام اخبر نفس چاره کار طالب است و صواب و مستحب
 مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بروح هر شخصی
 که ایصال ثواب منظور باشد با قید وضع و جنس طعام و ستاؤ لان
 آن هر چیزی که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آنوقت باشد
 و بصفای نیت مقرون تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص
 نیت کرده بعمل آرد و اگر دعاهم کند بهتر است بقول کس این
 روایت ادلّ دلیل است بر آنکه لفظ بر ایصال ثواب اطعمه متصدقه
 اکتفا ناکرده دعاهم با صدقه جمع کردن اولی و اهم است چنانکه دستور
 قائم خوانی است و از دلائل ایصال ثواب فاتحه برقع بدین قول
حاجب فرات و ایست است حیث قال فی الفتاوی الصوفیة
من جامع الفتاوی و حل عن النبوی ص قال اذا رفعتم ایل یحکم
الی الله و دعوتهم و سالتهم حوا ص یحکم فامسحوا ایل یحکم
های و جوهکم فان الله حی کریم یتهدی من عباده اذا رفع
یل به و سال حاجته ان یرد هما خائمین فامسحوا هذا الخیر فی
و جوهکم و نیز ازین روایت معلوم شد که مسح بدین برخ
بعد فراغ از مناجات مشروع است چنانکه معمول ایصال ثواب فاتحه
خوانی است لقوله عمران و یحکم حی کریم یتهدی من عباده اذا رفع
یل به الیه ان یرد هما صغراً و لهامی الفتاوی العالمیة و المستحب
ان یرفع یل به عنک الماء بحداء صدرة و مسح الوجه بایلین

اذا فرغ من الدعاء قيل ليس بشي وكثير من مهائنا معتبر واذلك
 وبه ورد الخبر كذا في الغيائية واما في الفعاوي المراحفة مع
 الوجه بعد الدعاء لا باس به اذا انك بعض من كويند كه هرگاه طعام
مقدور بمجلس حاضر آورده شود در تناول آن باسئال فاتح خوانی و غیرا
توقف کردن ممنوع است چرا که در حدیث سندیست دارد
است كه هرگاه طعام حاضر آورده شود و وقت نماز نماز حاضر باشد
باید كه ابتدا بطعام كنند و نماز را تاخیر كنند در جواب گوئیم در
صورت حضور طعام قبل فاتح خوانی اگر صراحتاً اجازت خوردن از
مصدق یافته نشود اما امر بفاتح خوانی کرده باشد طعام مذکور در اقبال
فاتح خوانی خوردن روا نباشد حتی كه متصدق بعد فاتح خوانی اذن دهد
اما حدیث ابتدا بطعام محضرا از نماز محمول بر احتیاج طعام یا ضیاع آنست
یا قلبه گرسنگی اما في اشعة اللمعات ظاهر آنست كه امر با ابتدا بطعام
در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا قلبه گرسنگی تا باعث
برشغل باطن نگردد و انتهى و در رای آن در ضیافت با وجو و تقدیم
طعام انتظار اذن میزبان گو صریح نباشد در کار هرگاه قرأت فاتح و
غیرا و ایصال آب آن قبل خوردن بالتاس میزبان در آمد
يك قلم اذن میزبان یافته نشد پس مانع فاتح خوانی و غیر آنچه خواهد
بود اما في نصاب الاحتماب و ينبغي ان لا ينقطع والادام اذا
حضروا تجوز في الاصل قبل ان يوتوا بالادام احكاماً

للكثيرين قال عليه السلام انكروا الخبز فانها من بركات السماء
 والارض قال العبد اصلاحه الله تعالى وهذا في بيته واما
 في الضيافة فينتظر الاذن وفي كثير العباد ولا يضع يده في الطعام
 الا باذن المضيف انتهى وازداد مشروعت فاته خواني جاز
 اعراس بزرگان ساعت دو عمر من نام ايمان ثواب الطهر
 مقدره نرات فاتحه وغيره است بان تعيين تاريخ وفات اوليای کرام
 و عمل اعراس واجابت آن از علمای کرام و مشايخ عظام جاري
 بوده است لما في ما ثبت من الصفة في ايام الصفة للشيخ عبدالحق
 الدهلوي رح في روايات اختلاف يوم وفاة ثقات الثقلين
 شيخ المشايخ والمفارب محبوب الرحمن عليه افضل الصلوة
 والسلام يصرح موجها ناسع ربيع الثاني حسب قال فبهذه الرواية
 يكون عرسه ناسع ربيع الآخر هذا هو الذي ادر كنا عليه سيدي
 الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبدالمصاب القادري الحنفي
 المكي فانه قدس سره كان يحفظ في يوم عرسه من التاريخ اما
 اعتبارا على هذه الرواية ارمون شيخه الشيخ الكبير على
 المتني المكي ومن غيره من المشايخ رحمة الله تعالى عليهم
 اجمعين وقد اشتهر في ديارنا هذا هذا اليوم الحادي عشر
 وهو المتعارف عند مشايخنا من اهل الهند من اولاد ورض عنهم
 ولما في جامع البركات ايضا که نام عبد الواسع متني کلمه روز مولود

آن حضرت علیه السلام روز عرس حضرت غوث الاعلیٰ از فرزند عرس
 شیخ خود شیخ علی مستقی یکی و عرس ولد خود طعام وافر می بخشد
 و بخوردندن عمارت و بقرا سید او انداختی * و مخفی نیست
 که عرس رسمی است در دیار هند با تعیین تاریخ و طاعت
 بزرگان بنقرب آن بسیار طعام تیار می سازند و به محضر آن فاتحه
 درود و ادعیه خوانند و ایصال ثواب می نمایند میان فاتحه خوانی و
 عرس فرقی نیست مگر از جهت تغییر تاریخ و هم آن بس
 مسبب زعم منکرین کار خیر فاتحه لازم می آید که مولانا شیخ عبدالممن
 محمد شادمانی رحمت الله علیه در شاخ شان مرتدع باشند نعوذ بالله من
 هذا الفقه و از جهت دلائل فاتحه خوانی و ایصال ثواب آن بروح
 اموات فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله است که رسول مقبول بروح حضرت
 سیدالشهدا امیر حمزه رضی طعام شام طعام سوم روز دهم روز
 دهم روز دهم شش ماهه و سالیانه تار کرده ایصال ثواب فرمودند
 و صحابه کرام نیز همچنین کرده اند هر که این را منکر باشد فعل رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و صحابه را منکر شده باشد کذا فی مجموع النادران
 نفلا من خلاصة الفقه و از دلائل مشروعه است فاتحه خوانی قاعده
 الامور بمقاصد هاست چنانکه در شبهه مرقوم است یعنی حسن
 و قبح هر عمل مربوط است بمقاصد آن یعنی اگر غرض از آن عمل نیکی
 باشد آن عمل نیک و اگر مقصود از آن عمل بدی است آن

عمل بدعتی که سبجده اگر به نیت تحبیه باشد بیادشان آن را
 کفر نگفته و اگر به نیت عبادت باشد آنرا کفر صریح دانسته اند و همچنین
 خوردن بهری مشکم اگر به مقصود سهوت باشد آنرا حرام گفته اند
 و اگر به مقصود تقوی برای روزه فردا یا بخاطر ضعیف باشد آنرا مستحب
 دانسته اند و مانند این استند کثیر است و هرگاه مقصود از فاتحه خوانی
 فقط ایصال ثواب بآرواح بوسنین باشد نه ادای رسوم جهال
 و ایصال ثواب بکار نیک و منجیح بسایرات و میرات است
 پس بیشک مشروع و حسن شد کمالاً بخفیه علی الفقیه
 البصیر لا ینسبه الضرب و از جمله اوله مشروعیت آن تعامل
 عربین شریفین است از آنجا که خواص و عوام آن را به نیت
 ایصال ثواب اذحام طعام تیار کرده قبل احضار آن در مجلس فاتحه
 و سوزد بگرد رود و بعضی ذکر میبندند شریعت خوانده ایصال ثواب
 آن بآرواح اموات می نمایند و مفتیان و قضات و مدرّسین که منظره
 و مدینه منوره به مشر و عیت فاتحه خوانی با احضار اظهر و بعد از آن بار
 فتوی داده اند چنانچه تقریظ‌های که منظره و فتوای شان در ذیل
 این فتوی مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و تقیما تعامل عربین
 شریفین را از اوله شرعیه مثل کتاب و سنت و اجماع
 و قیاس گردانده اند از اوله مشروعیت فاتحه خوانی قاعده مستتره
 بقم است که همواره ای از اسباب تخریف است که فرضاً اگر